

پژوهشهای تاریخی(علمی- پژوهشی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی - دانشگاه اصفهان
دوره جدید، شماره ۱، بهار ۱۳۸۸، ص ۱۴۲-۱۲۹

گسترش نفوذ دین اسلام در شبه قاره هند از قرن اول تا پنجم هـ.ق

دکتر سیاوش یاری* نورالدین نعمتی**

چکیده

ساز و کار نشر و گسترش اسلام در شرق آسیا و شبه قاره هند با دیگر مناطق اسلامی متفاوت بوده است. در این منطقه تجار، بازرگانان، علما، دانشمندان و صوفیان از طریق تعامل و تبادل فکری و فرهنگی و با تساهل و مدارا، بومیان این مناطق را به آیین اسلام در آورده اند. در این میان، علما و دانشمندان مسلمان با تعامل و تناظر با دانشمندان هند به عنوان نیرویی تأثیرگذار به تبیین عقلائی افکار و عقاید دینی و مذهبی پرداخته و این عقاید را در عمق اذهان و افکار نشانده اند. در واقع، رویکرد اسلام و مسلمانان در این خطه، علمی و عقلائی یا عرفانی بوده و بار اصلی رسالت نشر و گسترش اسلام نیز بر دوش علما و دانشمندان بوده است. در این مقاله نگارندگان کوشیده اند که به اختصار تلاش و تکاپوی مسلمانان برای تبیین و تشریح عقلائی و علمی باورها و عقاید مذهبی را نشان دهند.

واژه های کلیدی

گسترش اسلام، مبادلات علمی، دانشمندان، مناظره، عباسیان

مقدمه

ظهور اسلام و گسترش آن در شبه جزیره عربستان و اشاعه دین مبین اسلام در گستره وسیعی از آسیا، آفریقا و حتی اروپا معلول و مدیون زمینه ها و عوامل مختلف و متفاوتی بوده است. اقشار نظامی، تجار، بازرگانان، علما، دانشمندان و صوفیان هر کدام به نوعی در نشر اسلام ایفای نقش نموده اند. بر اساس نظریه پخش، اشاعه هر امری فارغ از ماهیت آن به عوامل چندی، از جمله ویژگیهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی مبدأ و مقصد، حاملان آن و راههای ورود عناصر فرهنگی جدید بستگی دارد. در خصوص گروه ملل مختلف به دین اسلام و گسترش اسلام در سرزمینهای وسیعی از جهان، هم لشکرکشی های نظامی و هم اسکان و آمیزش تجار، بازرگانان، دانشمندان و صوفیان در میان غیر مسلمانان و تعامل و تقابل فکری و فرهنگی با بومیان سرزمین متصرفه مؤثر کارساز بود. با این حال تعیین میزان کارآمدی هر کدام از این گروهها در ورود، تبیین و تعمیق باورهای دینی و مذهبی مسأله ای است که شایسته عطف توجه بیشتر و انجام پژوهشهای نوین است.

سند، پل ارتباطی هند با دنیای اسلام

شبه قاره هند و کشورهای همجوار آن، از جمله ایران از زمانهای بسیار دور با یکدیگر دارای مناسبات فرهنگی و تمدنی بوده و با بسیاری از دست آوردهای علمی هند آشنایی داشته اند. هندی ها و بخصوص ساکنان سند نیز دارای تمدنی کهن با قدمتی چند هزارساله بوده اند که از تمدن های ایران و بین النهرین تأثیرپذیرفته اند (۸/صص ۱۰۶-۱۰۷).

فتح سند و ورود بسیاری از مسلمانان و استقرار دائمی آنها در سند، زمینه تعامل بیشتر آنان و ساکنان

شبه قاره را فراهم ساخت. ایرانیان نیز - چه قبل از اسلام و چه پس از آن - به علل گوناگون به هند مهاجرت کرده اند. همچنین به علت همسایگی ایران و هند، بسیاری از دست آوردهای علمی و فرهنگی سرعت بین ایران و هند مبادله گردید. از طرف دیگر، دو کشور دارای مشترکات فرهنگی، تاریخی و نژادی زیادی بوده اند که انجام آسانتر روابط فرهنگی یا سیاسی را برای آنان ممکن می ساخته است.

پس از ورود اسلام به ایران، این کشور پل ارتباطی بین شبه قاره هند و دیگر مناطق و مراکز اسلامی گردید. همراه سپاهیان مسلمان، تعدادی از علما و بزرگان تابعین و راویان احادیث حضور داشتند. بسیاری از کسانی که به عنوان قاضی به هند فرستاده می شدند از علما و دانشمندان عصر خود بودند (۲۱/صص ۲۸۲-۲۸۳).

با ورود و استقرار مسلمانان در سند، این منطقه با دمشق، بغداد و دیگر مراکز سیاسی و علمی آن روز دنیای اسلام، ارتباط برقرار کرد و به این ترتیب سند، پل ارتباطی هند با دنیای اسلام گردید و فرهنگ هندی-اسلامی در این منطقه رشد و نمو پیدا کرد (27/p.137). رواج مطالعه احادیث نبوی در این منطقه بسیار زیاد گردید و این امر از القاب محدثین چون السندی، الدیبلی، المنصوری و ... مشخص است (۱۷/صص ۲-۳).

مبادلات علمی و فرهنگی دنیای اسلام با هند در عهد عباسیان

لشکرکشی مسلمانان به هند، گرچه به نوعی باعث توقف گسترش اسلام و بدبینی و نفرت ساکنان شبه قاره از اسلام گردید، ولی تصرف سند، روند تبادل دست آوردهای علمی و فرهنگی را افزایش داد و

مورد صداقت و اعتبار دینتان ندارید. هارون نیز با علمای آن عصر مجلسی بر پا کرد و این مسائل را با آنها در میان نهاد که نتیجه آن اعزام یکی از علمای عقلی آن عصر به دربار راجه بود. در مورد پایان کار این عالم مطلب مشخصی گفته نشده است (36/P.31-34).

گرچه نام راجه و دانشمندان برده نشده و ممکن است در کم و کیف این واقعه دخل و تصرفاتی صورت گرفته باشد، ولی از نقل چنین داستانهایی می توان استنباط نمود که بین دنیای اسلام و شبه قاره هند و علمای دو طرف چنین مباحثه هایی صورت می گرفته است.

در زمینه ریاضی، هند تأثیر زیادی بر اعراب گذاشت و آنچه که در غرب به اعداد عربی مشهور است، از هند گرفته شده است. در دوره نخست خلافت عباسی در بغداد علوم چون پزشکی، اخترشناسی، کف بینی، کیمیا، سحر، اخلاق و هنر و صنعت جنگلی و ادبیات مردمی تحت تأثیر علمای هند دچار تغییر و تحولات اساسی گردید. همچنین موسیقی سند و ملتان در دربار خلافت عباسی در بغداد مورد توجه قرار گرفت (30/P.13).

پزشکان هندی از چنان اهمیت و شهرتی برخوردار بودند که چون هارون الرشید مریض شد و پزشکان بغداد از معالجه وی عاجز ماندند، منکه از پزشکان هندی را برای معالجه وی دعوت کردند و او توانست به معالجه هارون الرشید بپردازد. پس از آن، وی در دارالترجمه بغداد استخدام گردید. همچنین هنگامی که جبریل بن بختیشوع از معالجه پسر عموی هارون الرشید ناامید شد، صالح بن بهله هندی به درخواست جعفر برمکی به دربار آمد و او را با موفقیت معالجه کرد. در بیمارستان برامکه بغداد، تعدادی از پزشکان هندی استخدام بودند و ابن دهن یکی از آن

بخصوص در دوره عباسیان مبادلات علمی و فرهنگی به حدی رسید که بسیاری از کتب و آثار علمی هند به عربی ترجمه شد و دانشمندان هند و علمای مسلمان به مباحثه و مناظره های مذهبی و علمی پرداختند. در این میان، برمکیان از جمله یحیی برمکی، پسرش موسی و نوه اش عمران نقش مهم و مؤثری ایفا کردند.

برمکیان نویسندگانی را به هند فرستادند تا پزشکی و داروشناسی فرا گیرند و از طرف دیگر نویسندگان و دانشمندان هندی را برای مسافرت و مهاجرت به بغداد تشویق کردند تا آن جا سرپرستی پزشکان و بیمارستانهای را بر عهده گیرند و در ضمن، کتب هندی را به عربی ترجمه کنند. این دانشمندان از بغداد، کتابهایی را در زمینه پزشکی، داروسازی، سم شناسی، فلسفه، ستاره شناسی و دیگر موضوعات از سانسکریت به عربی ترجمه کردند (33/P.39).

احمد بن یحیی مرتضی در شرح الملل و النحل آورده است که در دوره هارون الرشید یکی از راجه های هند پیامی برای او فرستاد و از وی خواست یکی از علمای مسلمان را اعزام کند، تا او را با اسلام آشنا ساخته، با دانشمندان هندی نزد وی، مباحثه کند. نزد یکی از راجه های سند نیز عالمی بودایی بود که از حاکم سند خواست به هارون الرشید بگوید که شما شاهد و سند محکمی در مورد حقانیت دینتان ندارید و تنها به شمشیر متکی هستید. اگر به صداقت و راستی دینتان ایمان دارید، عالمی را برای مباحثه با علمای ما بفرستید. خلیفه یکی از علمای نقلی را اعزام کرد. وقتی که عالم بودایی از او سؤالی نمود، او اعلام کرد که این پرسشها به علمای عقلی مربوط است. از جمله سؤالاها؛ این بود که آیا خدا می تواند هستی چون خودش را خلق کند؟ راجه این عالم را نزد هارون الرشید برگرداند و به هارون الرشید گفت از اجدادم شنیده بودم و اکنون با چشم خود دیدم که شما سند و مدرک متقنی در

جمله بود که او نیز مانند منکا به ترجمه کتب از سنسکریت به عربی اشتغال داشت (۱۲/صص ۳۶-۳۷). یحیی برمکی فردی را برای به دست آوردن ادویه و گیاهان طبی و شخص دیگری را برای تحقیق درباره مذاهب هندی به هند اعزام کرد. حاصل کار فرد اخیر کتابی درباره عقاید و باورهای مذهبی هندی ها بود که اصل آن به دست ما نرسیده است. اما بخشهایی از آن در **الفهرست** موجود است (36/p.128-129). موفق خلیفه عباسی، نیز شخصی را برای پژوهش در خصوص ادویه هندی به هند روانه ساخت و معتضد بالله دیگر خلیفه عباسی، احمد بن خفی دیلمی را برای تحقیق در مورد مسائل فرهنگی به هند فرستاد. حاصل این تماسها ترجمه کتابهای زیادی از زبان سانسکریت به عربی بود (۱/ص ۶۱۸ و ۱۲/صص ۳۶-۳۷). از جمله این کتب **کلیله و دمنه** بود که عبدالله بن مقفع و چند تن دیگر آن را ترجمه کردند. بر اساس مطلب ابن ندیم، ابان بن عبدالحمید بن لاث بن عفیر رقاشی آن را به نظم در آورد. او می گوید شاعران ایرانی این کتاب را به شعر در آورده اند و این کتاب از فارسی به عربی ترجمه شده است. او از دیگر کتابهایی که از سانسکریت به عربی ترجمه شده، کتابهای زیر را نام می برد:

سندباد کبیر و سندباد صغیر، کتب البلد، کتاب بوداسف، بلوهر، ادب الهند و الصین، هابل فی الحکمه، الهند فی قصه هبوط آدم (ع)، کتاب طرق، **دیک الندی فی الرجل و المرئه**، **حدود المنطق الهند**، کتاب **سادیرم**، **ملک الهند القتال و السباح**، **شاناق فی التدبیر**، **اطرفی الاشربه**، **بیدانی الحکمه**، کتاب **سسر** که یحیی بن خالد دستور تفسیر آن را به منکه هندی در بیمارستان داد، کتاب **استانگر الجامع به تفسیر ابن دهن**، کتاب **سیرک** ترجمه عبدالله بن علی از فارسی به

عربی که ابتدا از هندی به فارسی ترجمه شده بود، **سندستاق** به معنای زبده رستگاری ها، ترجمه ابن دهن، کتاب **مختصر الهند فی العقاقیر**، **علاجات الحبالی للهند**، کتاب **توقشتل** که در آن صد در صد درمان است. **روسا الهندیه فی علاجات النساء**، کتاب **السكر للهند**، **اسماء عقاقیر الهند** ترجمه منکه، **التوهم فی الامراض و العلل** (۱/صص ۵۳۶-۵۴۲ و ۳۸/PP.8-9).

ابن ندیم همچنین از دانشمندان هندی زیر و تألیفات آنان سخن می گوید:

۱- **کنکه هندی** که کتابهای **نمودار فی الاعمار**، **اسرار الموالید و القرانات الکبیر و القرائات الصغیر** را نوشت؛

۲- **جودر هندی** که کتاب **الموالید** را به زبان عربی نوشت؛

۳- **منجمل هندی** صاحب کتاب **اسرار المسائل**؛

۴- **تق هندی** صاحب کتاب **الموالید الکبیر**.

او همچنین از علمای هند از **باکهر**، **راحه**، **منکه**، **انکر**، **زنکل**، **اریکل**، **جیهر**، **اندو** و **جبابری** نام می برد (۱/صص ۴۸۶-۴۸۷).

هند بخصوص در زمینه پزشکی، ریاضی و نجوم بر دنیای اسلام و دانشمندان آن تأثیر فراوان گذاشت. در سال ۱۵۴ هـ. ق یکی از سیاحان هندی، شاهکاری در علم نجوم که به **سدهانت «Sidhant»** معروف است و اعراب آن را **سند هند** نامیده اند و توسط **برهماگوپتا (Brahmagopta)** نوشته شده بود، به بغداد برد. منصور خلیفه عباسی به محمد بن ابراهیم فزاری دستور داد که آن را به عربی ترجمه کند و همین فزاری نخستین منجم اسلام شد. **خوارزمی** مشهور (متوفی ۲۳۶ هـ. ق) زیج معروف خود را بر بنیاد کتاب فزاری قرار داد و عقاید مختلف را که حاصل دو نظریه مخالف

تعداد زیادی از علمای سند از جمله فقیه بزرگ اوزاعی (متوفی ۱۵۷ هـ. ق) و نیز ابو معشر سندی (متوفی ۱۷۰ هـ. ق) به سرزمین های عربی مسافرت کردند و برخی از شعرای سند، چون ابو عطا سندی در میان اعراب اشتهار فراوان یافتند (۱۷/ ۲). اعراب در سند، زبان و خط عربی را به کار می بردند. این زبان و خط در سراسر دره هند رسمی و رایج بود. جغرافی نویسان عرب که از این منطقه دیدار کرده اند، از رواج زبان عربی و سندی گزارش می دهند (۲۵/ ۲، ص ۷۰۵).

این ندیم از زبانها، خطوط و مذاهب مختلف این منطقه سخن می گوید که به احتمال زیاد منظور وی نه تنها منطقه سند، بلکه شبه قاره هند نیز هست، چرا که وی از دویست نوع خط خبر می دهد و نمونه هایی از این خطوط را در کتاب خود آورده است (۱/ صص ۲۰ و ۳۰-۳۱).

از دوره حکومت اعراب سکه هایی در سند بر جای مانده که بر روی آنها آیات و اسامی به خط و زبان عربی است. از جمله این سکه ها، سکه ای مربوط به دوره ابو مسلم است که بر روی آن عبارت «لا اله الا الله وحده» و در حاشیه آن «بسم الله ما امر به الامیر عبدالرحمن بن مسلم» و در پشت آن «محمد رسول الله» و در حاشیه پشت سکه عبارت «قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی» حک شده است. بر روی برخی سکه ها با خط کوفی نوشته شده و این نشان می دهد که خط کوفی نیز در سند رایج بوده است. زبان عربی در زبان سندی نفوذ زیادی کرده، امروزه تعداد زیادی از کلمات عربی در زبان سندی دیده می شود. اعداد عربی نیز در زبان سندی رایج است (37/pp.123-124).

زبان فارسی در سند

برخی از محققان معتقدند که با توجه به این که سند قبل از اسلام سالیان متمادی تحت تسلط ایران بوده

یونانی و هندی در نجوم بود، توافق داد. این سیاح هندی کتابی در مورد ریاضیات نیز با خود آورده بود که آن نیز به عربی ترجمه شد. به وسیله همین کتاب، اعداد هندسی که اروپاییان آن را اعداد عربی می نامند، به دنیای ریاضیات وارد گردید. کسر اعشاری نیز توسط هندی ها به ریاضیات اسلامی افزوده شد (۱۱/ صص ۳۷-۳۸).

اسلام و مسلمانان نیز ضمن تأثیر بر ادبیات، فرهنگ و تمدن هند، موجب تحولاتی اساسی در زمینه علم و فرهنگ در شبه قاره هند گردیدند. تاراچند در مورد تأثیر اسلام بر ادبیات هند می گوید:

«در زمینه ادبیات، سانسکریت دیگر نمی توانست زمینه گسترده ای در جهت رفع نیازهای عادی مردم فراهم آورد. در شمال زبان هندی، در غرب مراآتی و در شرق بنگالی به عنوان زبان ادبی رایج می شوند که هندوها و مسلمانان در این تحولات شگرف به طور مشترک دخالت دارند. بجز اینها زبان ترکیبی تازه ای قدم به صحنه می گذارد. مسلمانان برای سهولت در مراودات و مکالمات، واژه های هندی را نیز به زبان فارسی و ترکی خویش وارد می کنند. همانند معماری و نقاشی، مطابق سلیقه و احتیاجات خودشان زبان ادبی تازه ای به نام اردو به وجود می آورند. نفوذ مسلمانان در زبان هندی بسیار وسیع و عمیق بوده، از اصطلاحات دستور زبان، لغات؛ استعارات عروضی و اسلوب آن کاملاً مشهود است و آنچه درباره زبان هندی مسلم است، در مورد مراآتی، بنگالی، پنجابی و سندی نیز صدق دارد» (۸/ صص، ۱۹۱-۱۹۲).

تأثیر زبان عربی بر زبان و ادبیات سندی

سند یکی از مهمترین مراکز در شبه قاره هند بود که بیش از نواحی دیگر تحت تأثیر فرهنگ اسلامی قرار گرفت. فرهنگ ایرانی- اسلامی بیشتر در نواحی مرکزی هند نفوذ کرد (8-7/pp32).

سکونت داشتند، زبان و خط عربی در کنار زبانها و خطوط محلی رایج بوده و گزارش جغرافی نویسان نیز مؤید این مطلب است.

شعرای مسلمان در هند

در دوره تسلط اعراب بر سند، شعرا و دانشمندان زیادی بخصوص محدثان بزرگی از سند برخاستند که این امر مؤید خدمات اسلام به فرهنگ و تمدن هندی و ایجاد تحول و نوزایی در زمینه علوم در هند است. گرچه اقدامات و خدمات بعدی مسلمانان بسیار گسترده تر و مؤثرتر بود ولی در دوره تسلط اعراب- چهار قرن نخستین هجری- بر سند و برخی نواحی اطراف آن، در این منطقه نیز چون دیگر مراکز و مناطق اسلامی در ایران و اندلس و البته در مقیاسی کمتر، مراکز و مدارس علمی، تأسیس شد و دانشمندانی پرورش یافتند که ضمن انتقال دانش، علوم و فنون، هنر و ادبیات از دنیای اسلام به هند، از هند نیز علوم و فنون مختلف به دنیای اسلام آوردند. در واقع، دوره تسلط اعراب زمینه را برای اقدامات بعدی مسلمانان فراهم نمود؛ گرچه قتل و غارت و چپاول ترکان ارتباطی به سیاستهای اعراب، در این منطقه ندارد. شمار زیاد شعرا و علمای سند در دوره اعراب، گویای عمق و تأثیر و نفوذ اسلام در اندیشه و تفکر و فرهنگ مردمان این منطقه است.

ابوعطای سندی از مهمترین شعرای معروف قرن دوم هجری است. نام اصلی وی افلیح بن یسار و متولد کوفه است. پدر وی از سند به عنوان برده به کوفه آمده بود. ابوعطاء از موالی بنی اسد بود که با پرداخت چهار هزار درهم که یکی از دوستان وی به نام حربن عبدالله قریشی به وی قرض داد، آزادی خود را به دست آورد. او به بنی امیه با شمشیر و قلمش خدمت کرد، ولی وقتی

است، در دوره اسلامی نیز مناسبات فرهنگی و اقتصادی سند و ایران ادامه یافته و زبان فارسی نیز در این منطقه رواج داشته است. آنها بخصوص تأکید می کنند که از دوره صفاریان، زبان فارسی در سند مورد استفاده بوده است. البته، این محققان تأکید می کنند که زبان فارسی به صورت گسترده از دوره غزنویان وارد شبه قاره گردید (۲۰/ج، ص ۳۸۷ و ۲۴/ج ۱، ص ۳۰۹)

جغرافی نویسان قرون نخستین اسلامی اشاره ای به رواج زبان فارسی در سند نکرده اند. اصطخری می نویسد: «زبان مردم مکران پارسی بود و مکرانی» (۵/ص ۱۵۱) به نظر می رسد که در دوره اسلامی به علت رسمیت یافتن زبان عربی در سراسر دنیای اسلام، از جمله ایران زبان فارسی چه در ایران و چه دیگر سرزمین هایی که کم و بیش تحت تأثیر زبان و ادبیات فارسی قرار گرفته بودند، اهمیت و اعتبار خود را به خصوص در عامل علمی از دست داده است ولی در محاورات روزمره مردم باقی مانده و در قرن چهارم احیا گردیده است. کما این که در سال ۳۲۹ هـ. ش در سند شاعره ای به نام رابعه دختر کعب قصداری به دنیا آمد. قصدار یا قزدار پایتخت توران یکی از مناطق تابعه سند بود.

این امر بخوبی نشان دهنده رواج زبان و ادبیات فارسی در نواحی مکران و بلوچستان است (۱۸/صص ۲۱-۲۲ و ۲۲/صص ۱۲۳).

بنابراین، می توان گفت در نواحی مکران و توران حتی در دوره تسلط اعراب، زبان فارسی همسان گذشته رواج داشته و به احتمال زیاد در برخی دیگر از نواحی سند نیز چنین بوده است، ولی در مناطقی چون منصوره و ملتان که مراکز اصلی قدرت سیاسی و نظامی اعراب به شمار می آمدند و تعداد زیادی از قبایل عرب

عبدالله بن سوید تمیمی، ایاد سندی و هارون بن موسی، از دیگر شعرای معروف سندی بودند که اشعارشان در دنیای اسلام مورد توجه قرار گرفت (27/pp. 137-138).

مناظرات و مبادلات دینی و مذهبی

اوضاع سیاسی، اجتماعی و مذهبی هند در آستانه ورود اسلام به این شبه قاره به گونه ای بود که زمینه مناسبی برای فعالیت‌های مذهبی مسلمانان فراهم گردید. در هند ادیان مختلفی وجود داشت که مهمترین آنها ادیان بودا، هندو و جین بودند (۱/ث ۱۶ و ۶۲۲-۶۲۳). در *نزهة المشتاق* ادیسی آمده است که اهل هند داری چهل و نه مذهب هستند که برخی خدا و رسولانش را قبول داشته، برخی خدا را قبول داشته، ولی پیامبران را قبول ندارند و برخی نیز هیچ کدام را قبول ندارند. برخی از آنان سنگ، برخی آتش و برخی خورشید، تعدادی درخت و ... می پرستند (۴/صص ۲۴-۲۵ و ۶/ص ۲۵۳ به بعد). با این حال، ساکنان شبه قاره برای پیروان سایر ادیان و عقاید و باورهایشان ارزش و احترام قایل بوده، هیچ مزاحمتی برای آنان فراهم نمی کردند.

نهر و می گویند: «سنت قدیمی هند این بود که نسبت به هر اعتقاد و ستایش مذهبی سازش و بردباری داشت» (۲۶/ص ۳۸۰).

از طرف دیگر، قدرت متمرکز و واحدی در هند وجود نداشت و اختلافات سیاسی راجه های مختلف زمینه را برای نفوذ و بهره برداری مسلمانان فراهم ساخته بود. رقابت‌های مذهبی بوداییان و هندوها، بخصوص در غرب هند و نظام طبقاتی که باعث نارضایتی برخی طبقات، بخصوص طبقات پایین جامعه شده بود، باعث ایجاد مشکلات برای جامعه هند و بحران سیاسی و اجتماعی گردیده بود. افکار مردم مشوش و مضطرب بود و آمادگی پذیرش هر فکر تازه ای را داشت. در این شرایط، اسلام که دینی نو با ادعیه جهانی و شعار آزادی، برابری و عدالت بود، می توانست جایگزینی مناسب برای ادیان

که بنی عباس روی کار آمدند، با این اشعار آنها را ستود (37/pp. 112-113).

ان الخیار من الریه هاشم

و بنوامیه اذل الاشرار^۱

و بنوامیه عودهم من خروج

و لهاشم فی المجد عود نضار^۲

اما الدعاه الی الجنان الهاشم

و بنوامیه من دعاه النار^۳

اما چون از عباسیان پاداشی ندید، از آنها روی بگردانید و این اشعار را در مورد آنها گفت:

بنوهاشم عودوا الی نخلاتکم

فقد قام سعرالتمر صاعا بدرهم^۴

فان قاتم رهط النبی و قومه

فان النصارى رهط عیسی بن مریم^۵

پس از سرودن این اشعار از ترس تعقیب و مجازات تا وقتی که منصور در گذشت، مخفی گردید. ابوعطاء که شاعری بزرگ بود، شعرش در دنیای اسلام مورد تحسین قرار گرفت. او در سال ۱۸۰ هـ.ق در گذشت (۱۳/ج ۱، صص ۱۹ و ۲۳ و 31/pp. 22-227).

از دیگر شعرای سندی، ابودلا سندی از موالی موسی هادی چهارمین خلیفه عباسی است. او در بغداد نشو و نما یافت و در دوره هارون الرشید به سرزمین های شرقی خلافت مسافرت کرد و در مورد سند، خاستگاه خود اشعاری سرود و آن جا را چنین مورد تحسین قرار داد:

لقد انکسر اصحابی و ما ذلک بالا مثل

اذا ما مدح الهند و سهم الهند فی المقتل^۶

لعمری انما الارض اذا القطر بها ينزل

يعبر الدر و الياقوت و الدر لمن يعطل^۷

فمنها المسک، و الکافور و العنبر و الصندل

اصناف من الطیب يستعمل من یفتل^۸

(37/pp. 114-115).

موتی بن ایاس (Muti Ibn Ayas)، سمیه بن عبدالله القشیری،

قدیمی شبه قاره باشد؛ همان طوری که در سواحل جنوبی و غربی هند، همین شعارها و جاذبه های معنوی اسلام بود که موجب گسترش اسلام و پذیرش آن گردید تا آن جا که حاکم مالابار دین اسلام را پذیرفت (۸/ص ۷۴ و ۱۳/ص ۸۱).

دین اسلام تنها عامل برتری انسانها را تقوی دانسته و با ایجاد طبقه و اختلافات طبقاتی و تبعیض مخالف بوده است و مسلمانان با وجود این که در بیشتر شهرهای هند در اقلیت بوده اند، به علت یکتاپرستی و از طرف دیگر بت پرستی هندوان جامعه هند، تحلیل نرفتند. این مباحث حفظ موجودیت و هویت مسلمانان و ازدیاد آنان گردید (۱۶/ص ۵۱). چنانچه مسلمانان برخورد منصفانه تری با ساکنان شبه قاره می نمودند، به احتمال زیاد اسلام بیشتر و بهتر می توانست در این منطقه نفوذ کند. هنگامی که عمر بن عبدالعزیز روی کار آمد و حکام مختلف را به اسلام دعوت کرد، حتی جیسیه پسر داهر دعوت وی را اجابت کرد. آنها داستان پارسایی عمر بن عبدالعزیز را شنیده بودند. اما هنگامی که هشام خلیفه اموی گردید و جنید را به عنوان حاکم سند فرستاد، وی با جیسیه جنگید و او را به قتل رساند. تلاش جیسیه برای اقناع وی مبنی بر مسلمان بودنش و یا ارتباط با خلیفه اموی جهت شکایت از جنید به جایی نرسید (۷/ص ۴۲۹ و ۳/ج ۶، ص ۲۸۲۰).

در هند همیشه دو قشر متمایز در کنار هم می زیسته اند. گروه اول شامل تعداد کمی از ساکنان شبه قاره که دارای جایگاهی والا، نهادهای اجتماعی و سواد و اندیشه بودند و گروه دوم متشکل از توده مردم که از اعتبار و جایگاه اجتماعی و فرهنگی خوبی برخوردار نبودند (۸/صص ۲۷-۲۸). وقتی که اسلام وارد چنین جامعه ای گردید، هم با طبقه اول و هم با طبقه دوم به

تعامل پرداخت و این امر یکی از مهمترین عوامل شکل گیری فرهنگی جدید بود که فرهنگ هندی-اسلامی نامیده شده است. اما چه کسانی از مسلمانان و تحت چه شرایطی با جامعه هند به تعامل پرداختند و آیا آنان توانستند بخوبی نقش خود را در این زمینه ایفا کنند؟ همان طور که می دانیم تجار به همراه کالاهای خود، افکار و اندیشه های دین تازه را به ساکنان شبه قاره عرضه و معرفی کردند. به همراه غازیان و جنگجویان، علما و دانشمندان نیز به شهرهای هند مسافرت و یا مهاجرت می کردند. برای مثال، پس از تصرف برهمن آباد و رتق و فتق امور آن، محمدبن قاسم فردی را که درجه اجتهاد داشت، به عنوان عامل این منطقه تعیین کرد و در چچنامه آمده است که «... علوان بکری و قیس بن ثعلبه با سیصد نفر شاگرد همانجا سکونت گزیدند» (۲۰/ص ۲۱۸). فدایی اصفهانی در کتاب **داستان ترک تازان هند** می نویسد:

«ابوعبدالله محمدالمهدی، سومین خلیفه عباسی، ابوبکر صبیح بن ربیع السعدی البصری را در سال ۱۵۹ هـ. ق به همراه لشکری مرکب از تازی و فارسی به هندوستان فرستاد و او سالها در بلاد آن شبه قاره به افاده و ارشاد گذرانید تا مرد. صبیح بن ربیع از اعیان محدثین است ... و نخستین کسی بود که در بصره به تصنیف و تدوین حدیث پرداخت ... بنابراین، کشور گشایان نه تنها فاتح، بلکه ناشر دعوت و معلم هم بوده اند. قراء و محدثین با لشکریان می رفتند و هر کجا که مجاهدین فرود می آمدند، ایشان هم فرود می آمدند» (۱۹/ص ۱۳).

مهاجمان عرب خانواده های خود را نیز با خود آورده بودند. برخی از آنها نیز در هند ازدواج کردند و به این ترتیب نژاد مختلطی را با بومی ها تشکیل دادند (34/p.1). بسیاری از قبایل عرب نیز از شبه جزیره

مجیب معتقد است که علت نفوذ اسلام در میان هندوها، استقرار مسلمانان در مناطقی از هند و یادگیری زبانهای محلی بود. او می گوید اسلام مخالف تجملات بوده و مسلمانان، زندگی خیلی ساده و زاهدانه ای داشته اند، در حالی که هندوها چنین نبودند. از طرف دیگر، او معتقد است که علی رغم زندگی ساده و زاهدانه مسلمانان، اسلام در میان شهرها بیشتر نفوذ یافت، چرا که اسلام دینی است که بر تجمع و گردهمایی مسلمانان تأکید می کند و این امر به توسعه تجمعات و شهرنشینی می انجامد، در حالی که آیین هندو در شهرها جایگزین زیادی نداشت و پیروان این دین بیشتر در روستاها بودند. مجیب بر این باور است که اسلام علاوه بر نفوذ در خاکریزهای زبانی و دینی، بر آداب و رسوم و بخصوص نحوه پوشش هندی ها تأثیر می گذارد، در حالی که قبل از اسلام هندی ها لباس دوخته شده نمی پوشیدند، در دوره اسلامی این نوع لباسها رواج یافت و موجب ایجاد حقوقی خاص برای مسلمانان یا هر کسی که این گونه لباس می پوشید، گردید (35/p.10-11).

بنابراین، از آنجا که بیشتر مردم هند ساکن روستاها بودند، اسلام نتوانست نفوذ زیادی در میان آنها داشته باشد و مهاجران و مسافران مسلمان در شهرها ساکن شدند و روستاها تا حدود زیادی از تأثیر مستقیم اسلام محروم ماندند (26/p.29). زندگی مسالمت آمیز و درک متقابل ساکنان هند و مسلمانان باعث پذیرش برخی از آداب و رسوم هندی توسط مسلمانان و از طرف دیگر، نفوذ فرهنگ اسلامی در میان هندوها و پیروان سایر ادیان گردید. اعراب با پوشیدن لباس هندی و پذیرش برخی از آداب و رسوم آنان، سازگاری خود را با جامعه هند نشان دادند. تاراجند معتقد است که وقتی مسلمانان وارد هند شدند، آنجا را چون خانه خود ساختند و چون در میان انبوه هندوان محاصره بودند، اقدام به هرگونه مبارزه و دشمنی با آنان برایشان غیرممکن بود. به این جهت، روابط متقابل بتدریج بین هندوان و مسلمانان باعث

عربستان، بخصوص نواحی جنوبی این شبه جزیره به هند مهاجرت کردند و به صورت دایم در آن جا سکنی گزیدند. جنگجویان مسلمان پس از فتح قسمت هایی از هند در شهرهای این منطقه ساکن شده یا این که در نزدیک این شهرها، شهرها و شهرکهای جدید بنا نهادند.

آرنولد پس از بحث مبسوطی در مورد چگونگی گسترش اسلام از طریق بازرگانان و مبلغان مسلمان در جزایر و سواحل جنوبی و منطقه دکن می نویسد:

«می توان گفت که یک نهضت تبلیغاتی دیگر در اطراف شهر ملتان متمرکز شده بود. این محل در اوایل فتوحات اعراب یکی از مراکز اسلام به شمار می رفت. در این موقع، محمد بن قاسم حکومت اسلامی را در ایالت سند برقرار نمود. در طول سه قرن حکومت اعراب در آن جا طبعاً عده زیادی دین فاتحین را پذیرفتند... انتشار اسلام در این منطقه داوطلبانه صورت گرفته است» (۲/صص ۱۹۷-۱۹۸).

در ملتان بتخانه ای بزرگ وجود داشت که از سراسر شبه قاره هند برای زیارت آن می آمدند. این سنت در دوره اسلامی ادامه یافت و باعث گردید که اسلام و حقایق آن به وسیله این زوار به بسیار از شهرهای هند معرفی گردد. شاید به همین دلیل بوده است که ملتان به مرکزی برای تبلیغ دین اسلام تبدیل شده است. بر اساس گزارشهایی که جغرافی نویسان و سیاحان از موقعیت و وضعیت ملتان و بتخانه آن داده اند، می توان گفت ملتان برای ساکنان هند همان اندازه اهمیت داشت که مکه در شبه جزیره عربستان برای اعراب ارزش و اعتبار داشت. گرچه مکه به علت وجود خانه خدا با هیچ جای دیگری قابل قیاس نیست، ولی در هر صورت ملتان محلی بود که از سراسر شبه قاره به آن جا می آمدند.

علاوه بر اهمیت و موقعیت مذهبی، ملتان دارای موقعیت تجاری نیز بود و سند، خراسان، زابل، افغانستان و ایران و برخی نواحی هند را به یکدیگر متصل می ساخت. اسلام آن چنان در این منطقه نفوذ کرد که گفته شده ملتانی ها در کنار اعراب، حتی در بیژانس نیز به جهاد مشغول بودند (30/P.120).

تفاهم گشته، تلاش برای یافتن شیوه ای جدید از زندگی آغاز گردید که نتیجه آن ایجاد فرهنگی اسلامی-هندوی بود. این فرهنگ نه به طور کامل اسلامی بود و نه هندو.

«این مولود تازه، فرهنگ هندو و اسلام خوانده می شد و نه تنها آیین هندو، بلکه هنر و ادبیات و علوم، عناصری را از اسلام در خود جذب کردند، حتی روح فرهنگی و فکر هندو تحت تأثیر اسلام تغییر یافت و مسلمانان نیز در معامله ای متقابل در هر زمینه ای از زندگی تحولات و تغییراتی را در خود به وجود آوردند» (۸/ص ۸۹).

اعراب و حاکمان عرب در سند آداب و رسوم محلی را پذیرفتند و این امر به پذیرش حکومت آنان توسط بومیان کمک کرد و همچنین باعث پذیرش تدریجی اسلام توسط آنان گردید. مسلمانان نظام جدید آموزشی که مبتنی بر قرآن و شریعت بود، بنیاد نهادند. مراکز آموزشی در کنار مساجد و شامل اتاقهایی بود که در آنها به آموزش قرآن و حدیث می پرداختند. این امر هم به رواج دین اسلام و هم زبان عربی کمک کرد و یادگیری زبان عربی توسط بومیان امکان ارتباط نزدیکتر آنان با مسلمانان را فراهم ساخت (30/p.11).

یکی از نتایج دوستی و تفاهم هندوها و مسلمانان، اشتیاق مسلمانان به تحقیق درباره مذاهب هند بود. مناظره های مذهبی نیز گسترش پیدا کرد. در این مناظره ها نمایندگان مذاهب مختلف می توانستند امتیازات و مزایای مذاهب خود را بیان کنند، اسلام را نقد کرده و جواب نقدهایشان را بشنوند. برمکی ها بخصوص از چنین مناظره هایی حمایت می کردند (35/p.128). بوداییان در بصره با واصل بن عطا و جهم بن صفوان به مذاکره پرداختند که واصل آنها را مجاب و مغلوب ساخت. حاکم خامبایات در اوایل قرن

چهارم هجری، گرچه از دین هندو پیروی می کرد به علت علاقه اش به مباحثه های مذهبی مسلمانان شرکت می کرد (ibid/ p.203).

نخستین ترجمه قرآن به زبان سندی در دوره حکومت بنی هبار در سند صورت گرفت. در عجایب الهند رامهرمزی آمده است که در سال ۲۷۰ هـ. ق. مهروک پادشاه که حوزه حکمرانی او بین کشمیر بالا و کشمیر پایین قرار داشت، نامه ای به حاکم منصوره، عبدالله بن عمر بن عبدالعزیز هباری نوشت و از او خواست که شریعت اسلام را برایش به زبان هندی شرح دهد. عبدالله یکی از رجال تیزهوش و فهیم منصوره را که شاعر نیز بود و به زبانهای مختلف هندی آشنایی داشت، به دربار وی فرستاد. او سه سال در دربار وی بود و به درخواست راجه، قرآن را برای وی به زبان ندس ترجمه کرد. راجه تحت تأثیر قرآن قرار گرفت. وقتی که این مرد پس از سه سال به منصوره بازگشت و عبدالله بن عمر در مورد مهروک از او پرسید، گفت:

«هنگامی پادشاه را ترک گفتم که از قلب و زبان مسلمان شده بود، اما از ترس این که کشورش را از دست ندهد و سلطتش مختل نگردد، مذهب اسلام را ظاهر نمی ساخت» (۱۴/صص ۲-۳).

برخی می گویند معلوم نیست که زبان این راجه چه زبانی بوده است و تنها می توان گفت که زبان وی هندی بوده است (33/p.40).

بلاذری نیز می گوید بین کشمیر، کابل و ملتان شهری به نام عسیفان یا اسیوان قرار دارد که پسر راجه آن مریض شد. او از روحانیون معبد شهر می خواست که برای پسرش دعا کنند و آنها نیز چنین کردند و گفتند به زودی پسرش سلامتی خود را باز می یابد، ولی اندکی بعد پسر وی درگذشت. این امر باعث خشم و ناامیدی حاکم مزبور گشته، معبد را ویران نمود و

اجتماعی، نظام‌های کهن را در مورد طبقات اجتماعی هندو در هم شکست. حکومت اسلامی بسیاری از مراکز قدرتهای فئودالی را در هم شکست و سرکردگان و مخالفانی را که در امور حکومت مرکزی و نواحی دخالت می کردند، سرکوب کرد و بدین ترتیب توانست وحدتی به وجود آورد... اگر بگوییم نفوذ مسلمانان در کلیه شئون زندگی هندی‌ها تعمیم یافت، سخنی به گزاف نگفته ایم. اما در هیچ جای دیگر آثار آن تا بدین پایه مسلم و قطعی به نظر نمی رسد که در آداب و رسوم، جزئیات زندگی خانوادگی، موسیقی، فرم لباسها، آشپزی، مراسم ازدواج، مراسم جشنها و نمایشها و در شیوه زندگی درباری و سنن مخصوص مرآتی، راجپوت و شاهزادگان سیک تأثیر عمیق اسلام به چشم می خورد» (۸/صص ۱۹۲-۱۹۳). وی در جای دیگری می نویسد:

در زمینه هنر مکتب تازه هندو-مسلمان به وجود آمد و در معماری و نقاشی تجلی کرد. در ادبیات زبان سانسکریت رفته رفته رو به فراموشی گذاشت و زبانهای محلی، از جمله اردو رواج یافت...» (همان/صص ۳۲).

در منابع و متون مقدم نیز به تأثیرپذیری مسلمانان و ساکنان شبه قاره و در هم آمیختگی نژادی، آداب و رسوم، پوشش و غیر آن اشاره شده است. در بسیاری از شهرهای سند، شکل لباس اعراب توسط ساکنان شبه قاره پذیرفته شد. برخی اعراب بخصوص حاکمان سند، آداب و رسوم و نحوه آرایش و یا شکل لباس را از هندی‌ها تقلید می کردند (۹/صص ۱۳۴ و ۱۳۶؛ ۲۵/ج ۲، صص ۷۰۴-۷۰۵ و ۵/صص ۱۵۱-۱۵۲).

گرچه ممکن است برخی از این تغییرات ناشی از مصالح و ضرورت‌های سیاسی و اقتصادی بوده باشد، ولی بدون شک بسیاری از آنها نیز نتیجه و پیامد طبیعی مراودات اعراب و مسلمانان با بومیان هند بود.

برخی از محققان معتقدند که اسلام، جامعه دوره ما قبل آریایی را که در آن نظام کاستی و برتری طبقات

روحانیون را به قتل رساند. پس از آن با چند تن از بازرگانان مسلمان صحبت کرد، چون آنان عقاید و باورهای خود را تشریح کردند، اسلام را پذیرفت. این واقعه در دوره خلافت معصوم روی داد (۷/صص ۴۳۲).

اما سؤال اساسی این است که چرا همه ساکنان شبه قاره و حداقل همه کسانی که اسلام و مسلمانان با آنان سر و کار داشتند و یا بر منطقه و قلمرو آنان سلطه سیاسی و نظامی یافتند، دین اسلام را نپذیرفتند؟ مسلمانان چه اقدام اساسی برای تشویق مردمان مناطق متصرفی برای پذیرش و یا حداقل شناخت واقعی دین تازه انجام دادند؟ واقعیت این است که ساکنان شبه قاره هند دارای عقاید، باورها و منافع و مصالح متفاوتی بودند. برخی از طبقه حاکم و عده‌ای از طبقات پایین جامعه بودند و از نظر ویژگیهای مذهبی، قومی، اقتصادی، فرهنگی تفاوت‌های زیادی با هم داشتند. مسلمانانی هم که به هند رفتند، برخی جنگجو، بعضی شهرت طلب و ماجراجو، برخی ثروت اندوز و عده‌ای دنبال منافع و غارت و چپاول شهرها و معابد هند بودند. ساکنان شبه قاره جز در دوره عمر بن عبدالعزیز، هیچ گاه با یک حاکم مسلمان واقعی که صادقانه و عادلانه با آنان رفتار کند، سر و کار نداشتند. با همه این اوضاع، رفت و آمد بازرگانان و مسافران، استقرار مسلمانان در برخی شهرها از طریق مهاجرت قبایل عرب پس از فتح سند و یا بازرگانی که به سواحل غربی و جنوبی هند در ارتباط بودند و به تبع آن مباحثات مذهبی و تعاملات اجتماعی، تا حدود زیادی اسلام را به جامعه هند معرفی کرد. در این میان، مهاجرت علما، عرفا و صوفیان از نواحی مختلف ایران و دیگر شهرهای عالم اسلام به هند و اسکان دایمی آنان در برخی شهرها و حتی روستاها نقش مهم و مؤثری در شناسایی اسلام واقعی در شبه قاره هند داشت.

تاریخچه تأثیر اسلام بر جامعه هند را بسیار عمیق و گسترده دانسته، می نویسد:

«اسلام در زندگی اجتماعی، برابری و آزادی را تبلیغ می کرد و توجهی به نژاد یا طبقه اجتماعی افراد نداشت. این طرز تفکر در آیین هندو نیز تأثیر گذاشت و فکر تازه برابری

خاص نبود، دوباره احیا کرد و بدین ترتیب، باعث جنبش‌های اصلاح‌گرایانه‌ای شد که هدف آن احیای سیمای فرهنگی و تمدنی جامعه ما قبل‌آرایی بود (28/pp.61-62).

گرچه ممکن است بین آموزه‌های دینی اسلامی و آنچه که در هند ما قبل‌آرایی رایج بوده است، مشابهت‌هایی وجود داشته باشد، ولی بدون شک اسلام، دینی همه‌جانبه و الهی بوده و هدف آن رواج اندیشه‌های آزادیخواهانه و عدالت‌جویانه بوده است و به همین جهت و جنبه الوهیت آن همسانها و همگونی‌های زیادی بین آرمانهای والای انسانی و دین اسلام در بسیاری از جوامع وجود داشته است.

اما در یک جمع بندی می‌توان گفت که جنگجویان، بخصوص به علت اهمال خلفا در دوره بنی امیه و بنی عباس تلاشی جدی برای گسترش اسلام به عمل نیاوردند. علمای منطقه بیشتر اهل حدیث بودند و نمی‌توانستند دلایل عقلی برای اقناع جستجوگران حقیقت ارائه دهند. ساکنان مناطق سند، با زبان فارسی آشنا بودند و کسانی که به سند مهاجرت می‌کردند و یا به هر شکل دیگری در آن منطقه اسکان می‌یافتند، زبان‌شان عربی بود. بین دین اسلام و آیین‌هایی چون هندو و بودایی تفاوتها و حتی تضادهای اساسی وجود داشت و به عبارت دیگر، همگونی و سنخیت عمده و اساسی بین دین اسلام و ادیان رایج در هند وجود نداشت، در حالی که در نواحی، چون ایران یا متصرفات روم، مسلمانان با پیروان ادیانی روبه‌رو گردیدند که مشابهت‌های زیادی بین آموزه‌های دینی آنان با اسلام وجود داشت. به طور کلی، می‌توان گفت که روحیه جهاد و مبارزه مسلحانه مسلمانان با اندیشه‌های دینی هندی‌ها که با هر گونه خشونت و جنگ مخالف بودند همخوانی نداشت و به همین

جهت، موفقیت مسلمانان بخصوص در نواحی که از طریق نیروی نظامی به تصرف آن اقدام کردند، محدود بود.

نتیجه‌گیری:

نفوذ و گسترش دین اسلام چه از حیث جغرافیایی و چه از نظر فکری و فرهنگی از مباحث و مسائل مهمی است که از دیرباز اذهان محققان و پژوهشگران را متوجه خود کرده است. نشر و گسترش دین اسلام در هند، صورتی چندوجهی داشته، با دیگر مناطقی که اسلام به آن راه یافته تفاوت‌هایی اساسی دارد.

گرچه در برخی از مناطق شبه‌قاره نیز سپاهیان و لشکریان مسلمان نخستین تازه‌واردان مسلمان بودند، بسیاری از مناطق هند بخصوص در نواحی روستایی و دوردست از طریق علما، صوفیان و دانشمندان مسلمان با اسلام آشنا شدند. به عبارت دیگر، اسلام در این مناطق، رویکردی عرفانی و صوفیانه داشته است. در بسیاری از محافل و مناطق شهری نیز، علمای مسلمان با یادگیری زبان‌های محلی و منطقه‌ای و با تعامل با علما و دانشمندان شبه‌قاره، توانستند با تبیین عقلایی عقاید و باورهای اسلامی، باور اصلی رسالت نشر و گسترش اسلام را به دوش بکشند. شمار زیادی علمای مسلمان در مناطق مختلف هند که در منابع اسلامی این دوره به نام و آثار آنان اشاره شده است، گویای عمق نفوذ و گسترش اسلام در شبه‌قاره است. همچنین شرح مهاجرت بسیاری از این علما از سند و دیگر مناطق به شهرهای بزرگ اسلامی و از جمله بغداد، بخوبی بیانگر مناسبات علمی و فرهنگی دنیای اسلام با دیگر مناطق مختلف شبه‌قاره هند است.

شرایط اجتماعی و اقتصادی مردم شبه‌قاره هند باعث شد که اندیشه‌های آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه دین اسلام در جامعه آن کشور نفوذ کرده، روند مسلمان شدن آنها گسترش

یابد و اسلام به عنوان یکی از ادیان در آن جامعه پذیرفته شود.

پی نوشت ها:

۱- هر آینه برگزیده خلائق بنی هاشم اند و بنی امیه از پست ترین اشرا هستند.

۲- و بنی امیه را چوب شکست است و بنی هاشم را در بزرگی شاخه ای سبز است.

۳- و بنی هاشم دعوت کنندگان به بهشت و بنی امیه فرا خوانندگان به سوی دوزخ اند.

۴- ای بنی هاشم به نخلستانهایتان برگردید که قیمت خرما پیاله ای یک درهم شد.

۵- اگر بگویند که ما از بستگان رسول خدا هستیم هر آینه ترسایان، بستگان عیسی بن مریم اند

۶- هر آینه اصحاب من خرد شدند و آن نیکو نیست هنگامی که هندوستان و تیر آن را در جنگ مدح گویند

۷- به جان خود سوگند که چون باران بر زمین آن فرو ریزد مسکینان را درّ و یاقوت به عاریت می دهد.

۸- و از همان دیار است مشک و کافور و عنبر و صندل که بوی خوش دارند و برای مرده استفاده می شوند.

منابع:

۱- ابن ندیم: **الفهرست**، ترجمه رضا تجدد، تهران، اساطیر، تهران ۱۳۸۱ هـ.ش.

۲- آرنولد، سرتوماس: **تاریخ گسترش اسلام**، ترجمه دکتر ابولفضل عزتی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۸ هـ.ش.

۳- ابن اثیر، عزالدین: **تاریخ کامل**، ترجمه دکتر سیدحسین روحانی، ج ۶ اساطیر، دوم، تهران ۱۳۷۷ هـ.ش.

۴- ادریسی، شریف: **وصف الهند و مایجاورها من البلاد**، تصحیح مقبول احمد، جامعه الاسلامیه، علیگره هند، ۱۳۵۴ م.

۵- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم: **مسالك و ممالک**، اهتمام ایرج

افشار، علمی و فرهنگی، چاپ سوم، تهران ۱۳۶۸ هـ.ش.

۶- الالوتی، محیی ابدین: **الدعوه الاسلامیه و تطورها فی شبه القاره الهندیه**، دارالقلم، دمشق ۱۴۰۶ هـ.ق.

۷- بلاذری، احمد بن یحیی: **فتوح البلدان**، تحقیق رضوان محمدرضوان، قاهره، ۱۳۵۰ هـ.ق.

۸- تاراچند: **تأثیر اسلام در فرهنگ هند**، ترجمه علی پرنیا و عزالدین عثمانی، پانژنگ، تهران ۱۳۷۴ هـ.

۹- جیهانی، ابوالقاسم بن احمد: **اشکال العالم**، ترجمه علی بن عبدالسلام کاتب، آستان قدس رضوی، تهران ۱۳۶۱ هـ.ش.

۱۰- حتی، فیلیپ: **تاریخ عرب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، آگاه، تهران ۱۳۴۴ هـ.ش.

۱۱- حسن، هادی: **مجموعه مقالات**، [پی نا]، حیدرآباد دکن ۱۹۵۴ م.

۱۲- حسنی، عبدالحی بن فخرالدین: **نزه الخواطر و بهجه المسامع و النواظر**، جامعه العثمانیه، حیدرآباد دکن ۱۳۶۶ هـ.ق.

۱۳- دولافوز: **تاریخ هند**، مترجم: محمد تقی فخر داعی گیلانی، تهران، کمیسیون معارف، ۱۳۱۶.

۱۴- رامهرمزی، بزرگ ابن شهریار: **عجایب هند**، ترجمه محمدملک زاده، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۸ هـ.ش.

۱۵- زیدی، مرتضی: **المنبه و الملل فی شرح کتاب الملل و النحل**، حیدرآباد دکن ۱۳۱۶ هـ.ق.

۱۶- سلیمی، مینو: **روابط فرهنگی ایران و هند**، وزارت امور خارجه، تهران ۱۳۷۲ هـ.ش.

۱۷- شیمل، آن ماری: **ادبیات اسلامی هند**، ترجمه یعقوب آژند، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۳ هـ.ش.

۱۸- عبدالله، سید: **ادبیات فارسی در میان هندوان**، ترجمه محمد اسلم خان، بنیاد موقوفات محمود افشار، تهران ۱۳۷۱ هـ.ش.

۱۹- فدایی اصفهانی، نواب میرزانصرالله خان: **داستان ترکسازان هند**، تهران، [پی نا]، ۱۳۴۱ هـ.ش.

۲۰- قادری، سیدعبدالشکور: «**پیوندهای مشترک زبانی ایران و**

33-Lari, Suhail Zaher, A history of sind, Oxford, 1949.

34-Leanpeole, Stanley, Mediavel India under Muhammadan role (712-1764), New York, 1971.

35-Mujeeb, Islamic influence in Indian society, New Delhi.

36-Navid, Syed Sulayman, Religions relations between Arabia and India in Islamic culture, Jan 1934.

37-Pathan, Mumtaz Husain, Development and progress of Arabic literature in Sind during the Arab period in Islamic culture, April 1968.

38-Qamaroddin, Muhamad, Society and culture in early ediaeval India (712-1526) New Delhi.

شبه قاره»، مجموعه سخنرانیهای سمینار پیوستگی های فرهنگی ایران و شبه قاره، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد ۱۳۷۲ ه.ش.

۲۱- کوفی، علی بن حامد بن ابی بکر: فتح نامه معروف به چچنامه، تصحیح عمرابن محمدداوودپوته، حیدرآباد کن، ۱۳۵۸ ه.ش.

۲۲- مبارکپوری، القاضی ابوالمعالی اطهر: عقدالتمین فی فتوح الهند و من ورد فيها من الصحابه و التابعین، تجار الکتب، بمبئی ۱۳۸۸ ه.ق.

۲۳- _____: رجال السنند و الهندالی القرن السابع، المطبعة الحجازیه، بمبئی ۱۳۷۷ ه.ق.

۲۴- محمدخان، مهرنور: «نگاهی گذرا بر همسانی های فکری ایران و پاکستان»، مجموعه سخنرانی های سمینار پیوستگی های فرهنگی ایران و شبه قاره، مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، ۱۳۷۲ ه.ش.

۲۵- مقدسی، ابوعبدالله محمدابن احمد: احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم، ترجمه علی نقی منزوی، مؤلفان و مترجمان ایران، تهران ۱۳۶۱ ه.ش.

۲۶- نهرو، جواهر لعل: کشف هند، ترجمه محمدتقی فخرداعی گیلاتی، کمیسیون معارف، تهران ۱۳۱۶ ه.ق.

27. Balaoch, Nabi Bakhsh, The Diwan of Abu Ata of Sind in Islamic culture, July 1994 .

28. Baron, Omar Rolf, The socio-religious role of Islam in the history of Indian in Islamic culture, Jan 1940 .

29-Billimoria N. M, The Arab in Sind in the journal of the Sind historical society, vol13, No3, Jan 1938.

30-Durani, Ashiq muhamad Khan, History of Multan (from the early period to 1849 A. D) Multan (Pakistan)

31-Imam, S. Akhtar, Culture relations between Sind and Arabia in Sind through the centuries, Karachi, 1981.

32- Imam, Zafar (Editor), Muslim in India, New Delhi, 1975.